

تاریخ تعلیم و تربیت در ایران

از قرن هفتم تا قرن دهم

۹

بقلم ذبیح‌الله صفا

خرقه
و لباس‌های اهل تصوف

پس از آنکه سالکی بخاقادرمی آمد و توبه میکرد «جامه اهل تصوف در [می] پوشید»^۱ و بر او واجب بود که «تبدیل هیأت صورت کند از برای آنکه چون درزی متصوفه و اهل صلاح آید آن صورت و زوی بر وی شهنه باشد که او را از معاصی بسبب عیب کردن خالق و نعمت ایشان باز دارد»^۲ و معمولاً شیوخ متصوفه باشخاصی که توبه مینمودند کلاه میدادند و کلاه خویش را نیز در موقع لزوم بر سر توبه کار مینهادند «و از جمله دقائق متابعت مشایخ که [صفی‌الدین] بر آن استقامت میفرمود: روزی جماعت بسیار آمده بودند و توبه کرده و شیخ بهریکی کلاهی میداد بعد از آن کلاه خود نیز بداد و دستار همچنان بر سر مبارک برهنه نهاد»^۳.

لباس اهل تصوف را هیأتی خاص بود و معمولاً جامه‌ای از پشم‌خشن میساختند تا تن را بر تاضیت و سختی عادت دهد. از لباس‌های مخصوص صوفیه کلاه است و کلاه صوفیه که با اصطلاح ایشان تاج نامیده میشود اقسام مختلف دارد مانند تاج نمذ (که مولوی بر سر میگذاشت) و تاج پوست (که در دوره تیموری اغلب از صوفیه بر سر میگذاشتند و تاج هزار بخیه و تاج قریشی و مفتولی و کلاه بوش و مزوجه و شمسی و دوازده ترك و چتر و صدف و دو ترك و امثال اینها. بر دور تاج معمولاً چیزی می‌بچسبند (دستار) و برای هر يك از تاجها و اینكه بر دور آن می‌بچسبند تأویلاتی میکردند و نیز چیزهائی از قبیل شعله و نظایر آن بر سر می‌بستند و تاجها و «وصله» هائی را که بر آن می‌بستند نیز رنگهای گوناگون بود و هر رنگ معنی و مفهومی خاص داشت^۴.

۱ و ۲ و ۳ - صفوة الصفا ص ۳۷۸ : ۱۸۹ ۲۹۳۴ - ۴ - فتوت‌نامه سلطانی.

اینها که در پیغم از موقعی که مرید داخل در دسته متصوفه میگشت باور داده میشد و تا آخر محفوظ میماند، اما گذشته از اینها صوفیان را لباس بسیار مهمی است که بخصوص از نظر تربیتی ارزش بحث و تحقیق دارد و آن خرقة^۱ است :

پس از آنکه پیر^۲ بر احوال مریدی یا محبی واقف گشت و سر و علانیه او از راه تجربت و اختبار معلوم گردانید و بدیده بصیرت و شایستگی این شخص بدید و بدانست که او را استحقاق آن پدید آمد که از مقام خدمت قدمش فراتر آرد تا در میان این طایفه بتواند نشست و بدید که آن استعداد حاصل کرد از درجه ریاضت و مجاهدت بیشترش آرد تا یکی از این جمع باشد و این اهلیت یا سبب پرورش این پیر باشد یا سبب پرورش و ارشاد پیری دیگر که استحقاق مرید پروردن دارد، پس آن پیر بدانکه دست بر سر او نهاد و خرقة دروی پوشد بخلاق مینماید که استحقاق این شخص صحبت و مراقبت این طایفه را معلوم و محقق من گشته است و چون آن پیر در میان این طایفه مقبول القول و مشار الیه باشد همگنان بر آن اعتبار کنند همچون شهادت گواه عدل و حکم قاضی ثابت حکم در شریعت^۳ .

پس بدین ترتیب خرقة بمنزله شهادتنامه و تصدیقنامه ایست که پیر بوسیله آن اتمام دوره ریاضیات مرید و صحت نفس او و بری شدن آنرا از هواجسی نفسانیه و استحقاق ویرا برای دخول در صف صوفیان طینت تصدیق میکرد ؛ و برای اینکار اغلب جامه و خرقة خود را بر تن مرید می پوشانید^۳ .

پوشانیدن و پوشیدن خرقة را شرائطی و مراسمی بود . از شرائط مهم آن این بود که : ۱ - مرید از مرحله ریاضت بیرون آید و بیکبار قدم در عالم ارادت نهد . ۲ - پیر که خرقة می پوشاند عارفی کامل باشد و از عارف کاملی خرقة گرفته، والا خرقة او را اهمیتی و ارزشی نبود .

از مراسم خرقة پوشانیدن و پوشیدن این بود که پیر آنرا بردست میگرفت

۱ - خرقة در لغت یعنی بازه و در اصطلاح جامعه درویشانست که بسبب یارگی و بدید آمدن از رفات بدین نام میخوانند .

۲ - اسرار التوحید ص ۳۵ . ۳ - ابضا ص ۳۵ و صفوة الصفا ص ۲۵

و خود بر تن مرید می‌پوشانید و در این هنگام تکبیر میگفتند و تهلیل میکردند و نام پیران و صاحبان کسوت را یاد مینمودند. مرید در این وقت چرخه بدور خود میزد و مراد از این کار و تأویل آن یکی پیدا کردن مرکز وجود خود و بعبارة آخری شناختن خود بود که شناختن خدای نیز از آنراه میسر میگردد و تأویلات دیگر نیز از این کار کرده اند که جمله در قنوت نامه سلطانی ضبط است.

بر صاحب خرقه شرط بود که آنرا در موقع بیرون کردن از تن در جای پاک و خوب بگذارد و اگر کهنه شد از دستش ندهد و چون خرقه پوشید بی هیچ مسامحه و تعللی لوازم و شرائط طریقت را بجای آورد. خرقه پوش میبایست جواب سئوالاتی از قبیل (احکام خرقه چیست - ایمان خرقه چیست - بیرون خرقه چیست - درون خرقه چیست ...) و امثال اینها را بخوبی بداند تا لایق آن باشد. برای خرقه احکامی (توبه ، سخا ، قناعت ، رضا ، ریاضت ، اعتدال ، بودن میان خوف و رجا) و بروحی (رضا ، فنا ، صفا ، وفا) بود.

خرقه را رنگهای مختلف است از قبیل سیاه و سبز و سفید و کبود و هر رنگ خاص طایفه است و جز ابریشم هر پارچه‌ای خرقه را میشاید و بهتر آنست که از بشم و لاقل از پنبه باشد و خرقه‌ها را انواع گوناگون نیز میباشد که اکنون از ذکر آن صرف نظر مینمائیم^۱

۱ - صوفیان و درویشان را علاوه بر خرقه و تاج « وصله » های دیگر بوده مانند سجاده که بر آن نماز میخواندند و باید وقتی که بر روی آن میروند پای راست را پیش نهاد و در وقت ترک کردن پای چپ را پیش نهاد و تا وقتی که بر روی آن هستند جز ضرورت از امور دنیای سخن نگویند و بذکر مشغول باشند و چون بر روی سجاده روند دو رکعت نماز کنند و روی به قبله نشینند و رعایت ادب نمایند و بر روی سجاده بدو زانو نشینند چنانکه پای راست بر روی پای چپ افکنند و نگذارند که پای برهنه ماند، و بینی نیفشانند و خپو نیکنند و چنان که از روی قول و فعل هیچ بدی سرزنند.

دیگر از لباسها (وصله ها) صوفیان رداست که بر روی لباسها پوشند و گاه بر کردن افکند و دیگر کمر که بدو نوع است: کمر خدمت و کمر صحبت - کمر صحبت کسی میتواند بست که از تمام حقوق صحبت بتواند بر آید و حقوق صحبت چنین است: حرمت ، شفقت ، غیرت ، مروت ترک غرض دنیا و عقبی . و کمر خدمت کسی میتواند بست که « مردی میان او بسته باشد » و کمر خدمت برای درویشان باید بست . (نقل باختصار از قنوت نامه سلطانی)

ممکن بود که يك تن از چند شیخ خرقة داشته باشد چنانکه رضی الدین علی لالاء فنوی را گویند که از ۱۲۴ پیر کامل خرقة داشت^۱؛ و داشتن خرقة‌های مختلف در وحدت عقیده او خدشه‌ای وارد نمیکرد چه مراد از خرقة چنانکه گذشت تصدیق عبور مرید از مرحله ریاضت بمنزل حقیقت بود و بنابراین هر پیر که مرید را لایق آن میدانست بخرقة مفتخرش میکرد و علاوه بر این جمله پیران همگی را يك منظور و مقصود است و از نیروی « همه یکی اند و همه دستها يك دست بود و همه نظرها یکی بود و خرقة همین حکم دارد و هر که مقبول یکی بود مقبول جمله بود و آنکه مردود یکی آمد، والعیاذ بالله، همچنین بود و آنکس که دو خرقة پوشد گوئی چنانستی که بر اهلیت خویش از خرقة مشایخ و تبرک دست ایشان دو گواه عدل میاورد»^۲ و البته نمی باید بگرفتن خرقة دوم خرقة اول را باطل شمرد چه در اینصورت هر دو خرقة بر او حرام میگردد و این از آن جهت است که گرفتار بودن وی بدوئی ثابت میشود و آنکه گرفتار دوئیست از سر وحدت آگاه نگشته و آنرا که از سر وحدت آگاهی نیست لیاقت خرقة نیست و صوفی صافی نیارد بود^۳ ولی باید متذکر این نکته بود که کسی که در مذهب يك شیخ مجاهدت میکرد در همان حال در خدمت پیر دیگر نمیتوانست کار کند و این امر باعث تشتت فکر او میشد^۴.

خرقة را چنانکه از مطالعه سطور فوق بر میآید در میان صوفیه اهمیت فراوان بود و اگر کسی از صوفیه در میان دسته‌ای از این قوم میآمد که او را نمی شناختند از وی میپرسیدند که پیر صحبت تو که بوده است و خرقة از دست که داری و این دو نسب در میان این طایفه نیک معتبر بود و هر کرا این دو نسب پیروی که مقتدا بود درست نشود او را از خویشان برانند و بخود راه ندهند^۴.

اگر کسی از چند پیر خرقة می پوشید خرقة اولی را خرقة اصل و خرقة‌های بعدی را خرقة تبرک می گفتند^۵ و معمولاً نسب خرقة را محفوظ نگاه میداشتند بدین

۱ - نفحات الانس ص ۳۹۰ ۲ - اسرار التوحید ص ۳۷

۳ - نفحات الانس ص ۳۹۳ ۴ - اسرار التوحید ص ۳۶ ۵ - اسرار التوحید ص ۳۷

تربیت که میگفتند. فلان شیخ از فلان شیخ و این از کدامین شیخ خرّقه گرفته است الخ و نسب خرّقه ها معمولا بعلی ابن ابی طالب منتهی میشود مگر نسب خرّقه نقشبندیه که بعضی اقوال بابو بکر منتهی میشود^۱.

تربیت زنان در نزه صوفیه
تربیت صوفیه اختصاص به مردان نداشت بلکه زنان را نیز حق استفاده از این تربیت عالی روحانی بوده است و در میان عرفا و صوفیه زنان بسیارند و کسی که قدیمتر و مهمتر از همه

است رابعه عدویه است. زنان متصوف اغلب در نزد معاوی هم از زنان کار میکردند و بردست آنان توبه مینمودند و خرّقه میگرفتند مثلاً رابعه شامیه از زنان صوفی قرن سوم از شاگردان صوفیه دیگری بنام حلیمه دمشقیه بود^۲ و پیداست که این زنان گاه از مردان صوفی نیز پیروی میکردند و سوآلاتی از آنان مینمودند^۳ و بردست آنان توبه میکردند و خرّقه میگرفتند. اگر چه در این خرّقه علی الظاهر بر اثر موانع مذهبی زن آن شیخ که خرّقه میداد بر تن این زن صوفی راست میکرد^۴ و برخی از زنان خود شاگرد شیوخ میشدند چنانکه در میان شاگردان سری سقطی زنی بود^۵. این زنان نیز چون مردان ریاضت میکشیدند و در طلب رنج میبردند چنانکه از احوال ام محمد مادر ابو عبدالله محمد بن خفیف عارف بزرگ مشهور است^۶ در میان این زنان صاحب ارادت گاه بزرگ زادگانی چون قتلغ ملک دختر سلطان گیزاتو بودند^۷

۴- تربیت دینی

وسعت دائره تربیت دینی در ممالک اسلامی بر کسی پوشیده نیست، طرز تربیت دینی کودکان و نیز روش تربیتی علوم عالی دینی و مواد دروسی که در این باب در عالم اسلامی متداول بود و هست محتاج بتحقیقات و تدقیقاتی است که اکنون بجتهاتی از آن صرف نظر میگردد و در اینجا فقط بایراد یکی از شقوق مهم تربیت دینی یعنی تربیت عمومی آن که بوسیله مجالس و عطا و وعاظ میسر میگشت مبادرت می شود

۱ - بستان السیاحه ص ۳۴۸

۲ و ۳ - نفحات الانس ص ۵۵۵ : ۵۵۸ . ۴ - اسرار التوحید ص ۵۹

۵ و ۶ - نفحات الانس ص ۵۵۹ . ۷ - صفوة الصفا ص ۲۸۷

مجالس وعظ و وعاظ

یکی از بزرگترین دبستانهای تربیتی عالم اسلامی مجالس وعظ آنست که اگرچه مستقیماً منظور از آن تربیت دینی نبود ولی چون برای اثبات مدعیات خود چنانکه بعد می بینیم وعاظ بذکر اصول مذهبی و احادیث و اخبار میپرداختند ناچار مجالس ایشان حکم مدارس عمومی دینی را پیدا میکرد و از این نظر است که ما در ضمن شرح روش تربیتی این سه قرن بذکر کیفیات وعظ نیز همت میگماریم.

مقصود از وعظ مقصود از وعظ متوجه کردن مردم باوامر و بازگرداندن آنان از نواهی بود. موعظت و نصیحت و ترساندن مردم

سرکش لجوج در هر مذهب، و بیان اصول و مقاصد هر دین از خصایص و لوازم حفظ آنست و این امر میسر نمیشود مگر بوسیله اشخاصی که در جماعات حضور یابند و ایشان را بزواجر کلمات از بدیهات برانند و بخوبیها بکشانند و اصول مذهب را که عامیان از آن آگاهی ندارند برایشان فرو خوانند. در مذهب اسلام این منظور از دیرگه تامین شد و تامین کنندگان این منظور همانند که بوعاظ موسومند.

وعاظ و شرائط و لوازم واعظی از اوایل امر وعاظ همان کسانی بودند که در بعضی مساجد برپای میایستادند و احادیث و اخبار را برای مردم شرح میدادند و همین گروهند که بعد ها کار خویش را کمالی

داده و بصورت وعاظ معروف و دانشمندان قرون پنجم و ششم و هفتم درآمدند. وعاظ مردم بی اطلاع نبودند بلکه عدهای از آنان از عالمان بزرگ و عدهای از نویسندگان و دانشمندان بودند و اغلب عارفان بزرگی نیز یا در مساجد و یا در زوایا بوعظ می نشستند و « مجالس میداشتند ».

واعظ می بایست پاک و درستکار و نیک طینت و راستگویی و زاهد و ریاضت کشیده باشد تا سخنان او در دل خلق اثر کند و از علوم متداول اسلامی آگاه باشد خصوصاً تفسیر و حدیث را نیکو بداند و از ادبیات و طرز بیان مقصود مطلع باشد و از اشعار نیز چیزهایی در یاد داشته باشد و « بیت بگوید »؛ اوحدی در همین باب گفته است :

بر سر منبر و مقام رسول	نتوان رفتن از طریق وصول
آن تواند قدم نهاد آنجا	که نیارد ز عشوه یاد آنجا
نفس از شهوت و غضب نزند	دست و پای از سرطرب نزند
مشفق خانی و نیکخواه بود	علم او بر عمل گواه بود
از جهان جز حلال نپسندد	هوس جاه و مال نپسندد
در دم بونه ریاضت و قهر	متفق گشته سراو با جهر
حلق او بوی مشک ناب دهد	سر او نور آفتاب دهد
هرچه گوید درست گوید و حق	زرنخواهد که کدبه باشد و دق
علم تفسیر خواننده بر استاد	باشدش اکثر حدیث بیاد
بتکبر برین زمین نرود	بردر خانی جز بدین نرود
آنکه در علمش این مقام بود	شاید از مرشد و امام بود
زلت خاص عافت عامی است	زله بستن ز غایت خامی است
واعظی، خود کن آنچه میگوئی	نکنی، درد سر چه میجوئی
جای پیغمبر و رسول خدای	چه نشینی بایست بر یک پای
عرض کن تحفه‌های بیخوابی	نقد هائی که در سحر یابی
در دل اهل صدق تخم بهشت	زین نم وزین تیش توانی کشت
دوسه افسرده را بگرمی کنی	سخت چانی دورا بنرمی کنی
عام را از حلال گوی و حرام	خاص را مخلص حدیث و کلام
پس از این شعرهای با دانگیز	آب قرآن بر آتش تن ریز

محل وعظ و مستمعین^۱ و یا در مجلسی شاهد^۲ و یا در بعضی شاهد^۳ و یا در بعضی منازل^۴ و یا در خانقاهها^۵

و یا در مدارس^۶

این مجالس خاص مردان نبود بلکه زنان نیز حق ورود در آنها را داشتند و این بطوطه مسافر معروف قرن هشتم در شیراز از مجالس وعظ بزرگی اسم میبرد که زنان در آن حاضر میشدند و گویند که زنان این شهر «در هر روز دو شبته و پنج شبته و جمعه برای شنیدن وعظ در جامع بزرگ گرد میآیند و گاه از ایشان

۱ - رحله ابن بطوطه ج ۱ ص ۱۳۷ ۲ - ایضا ص ۲۲۳ ج ۱

۳ - اسرار التوحید ص ۴۵ ۴ - ایضا ص ۴۶ و ۴۸

۵ - رحله ابن حبیر ص ۱۹۷

هزار تن جمع میشوند که در دستهایشان باد بز نهایتست که بدانها خود را از شدت گرما باد میزنند و من اجتماع زنانرا بعدد ایشان در شهری از شهرها ندیده‌ام^۱ و نیز بسیاری موارد و مخصوصاً سخنان اوحدی که رفتن زنانرا بمجالس وعظ بد میدانند این نکته بخوبی برمیآید^۲.

تشریفات وعظ وعظرا تشریفاتنی خاص بود . در پیش منبر واعظ که وعظ بر سر آن صورت میگرفت کر سیهائی مینهادند که قاریان بر فراز آن پیش از شروع وعظ با آوازهای دلکش تلاوت قرآن می برداختند و سپس واعظ خطبه‌ای بوقار میخواند و آیه‌ای را تفسیر میکرد و از آن پس بوعظ می پرداخت^۳ ابن جبیر که در بغداد دیده بود شرح مفصلی از صفحه ۱۹۷ تا ۲۰۳ از رحله خود (طبع مصر ۱۳۳۵) میدهد و از این شرح مفصل او تاثیر عظیم وعظ و نتایج مهمی که از آن حاصل میشد بخوبی برمیآید و نیز معلوم میشود که ازومی نداشت عده قاری حفظ در تن باشد بلکه گاه چند تن و حتی در حدود بیست تن قاری در یک مجلس وعظ قرائت قرآن میکردند و هر دو نفر با هم آیاتی را میخواندند و گاه این آیات متشابه بود و واعظ این آیات را در ضمن وعظ خود تفسیر و تبیین میکرد .

در قرن هشتم - در وقت تألیف کتاب جام جم یعنی در ۷۳۳ تا ۷۳۲ نیز مقربان در مجالس وعظ بوده و اوحدی در این آیات :

سوی مقری کند بزور نگاه	همچو یعقوب در تألف وآ
بس بخوانند مقربان ز نخست	سوره یوسف و زلیخا چست
تا ز قرآن کلاه و جامه کنند	همه را محو عشقنامه کنند ^۴

بوجود آنان تصریح میکنند ولی نگارنده را بوجود این مقربان در قرن نهم اطلاعی نیست اما وجود وعاظ بزرگی در این دوره مانند ملا حسین کاشفی و پسرش ملاعلی کاشفی انتشار و اهمیت وعظرا در قرن دهم کاملاً ثابت میکند.

۱ - رحله ابن بطوطه ج ۱ ص ۱۲۷ ۲ - جام جم ص ۱۳۲ - ۱۳۱

۳ - آقای بدیم الزمان ، مجله تعلیم و تربیت سال ۴

۴ - جام جم ص ۱۳۲